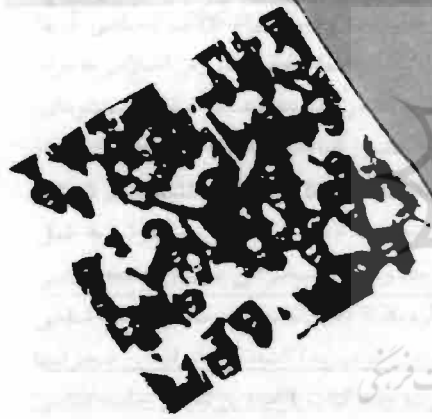
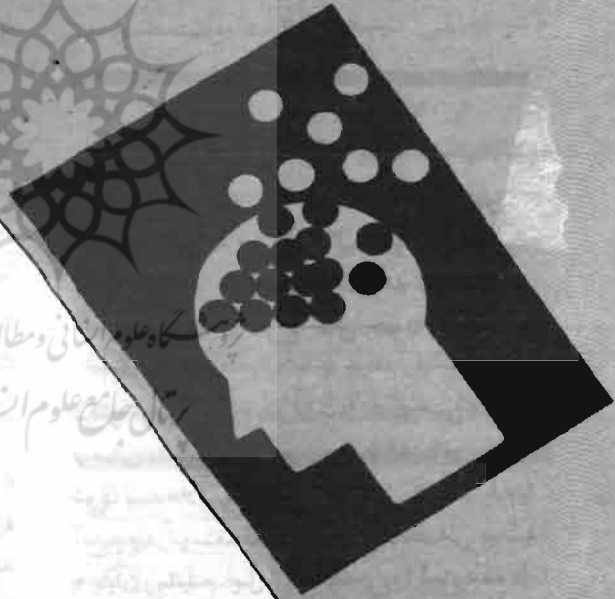
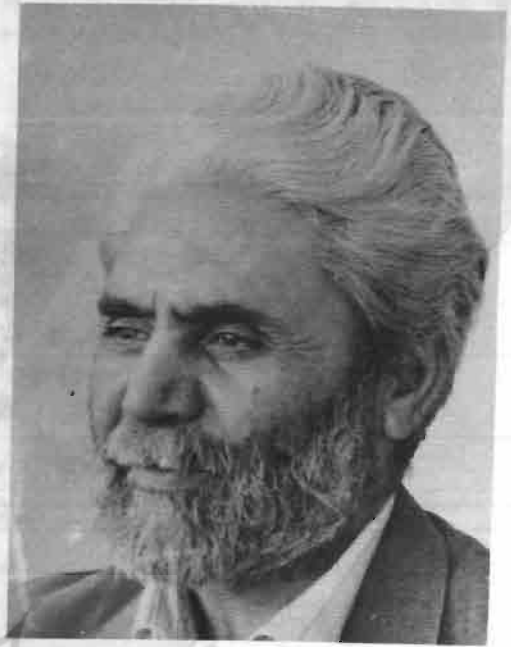


آشنایی با پژوهشگران

کتابخانه ملی و مراکز تحقیقاتی
مجموعه علوم انسانی





اشاره:

برآنیم که در هر شماره به منظور آشنایی با یکی از پژوهشگران کشورمان، گفتگویی انجام دهیم، از این رو متناسب با موضوع این شماره، با جناب آقای دکتر غلامعباس توسلی، استاد محترم دانشگاه تهران، گفتگویی کرده‌ایم که مشروح آن به قرار زیر است:

دانشگاه انقلاب: ابتدا از شما تشکر می‌کنیم که در این گفتگو شرکت فرمودید. شاید بهتر باشد که در آغاز مختصری از شرح حال خود را بیان بفرمایید.

دکتر توسلی: من هم از شما تشکر می‌کنم که فرصتی داده‌اید تا در مورد علوم اجتماعی بحث شود. بنده غلامعباس توسلی در سال ۱۳۱۴ به دنیا آمدم و در تربیت حیدریه تحصیلات ابتدایی خود را به پایان رسانیدم. پس از گذراندن دوره متوسطه در مشهد و اخذ مدرک لیسانس از دانشسرای عالی تهران، در سال ۱۳۳۹ به فرانسه رفتم و در آنجا لیسانس جامعه‌شناسی و فوق‌لیسانس جامعه‌شناسی کار و دکترای دولتی گرفتم. در سال ۱۳۴۵ به ایران

بازگشتم و در دانشسرای عالی به عنوان استادیار استخدام شدم. در سال ۱۳۵۱ رتبهٔ دانشیاری گرفتم و در سال ۱۳۵۲ به دنبال بازنشستگی آقای دکتر غلامحسین صدیقی، مدیر گروه جامعه شناسی دانشگاه تهران شدم. در سال ۱۳۵۶ به اخذ رتبه استادی نائل آمدم و در همان زمان یک سال با فرصت مطالعاتی به دانشگاه برکلی آمریکا رفتم و در دورهٔ فوق دکترا یا استادان معروفی همچون آنتونی پارسونز، برلا، و برگر آشنا شدم. در بازگشت به ایران به ریاست دانشگاه اصفهان منصوب شدم و تا سال ۱۳۵۹ که بنا به دعوت ستاد انقلاب فرهنگی برای برنامه ریزی رشته‌های علوم انسانی به ستاد منتقل شدم، در دانشگاه اصفهان بودم.

دانشگاه انقلاب: مسئولیت شما در

ستاد انقلاب فرهنگی چه بود و چه

اقداماتی توانستید انجام دهید؟

دکتر توسلی: در ستاد انقلاب فرهنگی به مدت چهار سال سرپرستی کلیه رشته‌ها و برنامه‌ریزی علوم انسانی دانشگاه‌ها را به عهده داشتم. در آن ایام دانشگاه‌ها بسته بود و کسی بدرستی نمی‌دانست که چه روشی دربارهٔ علوم انسانی باید اتخاذ شود. کار بسیار مهمی بود و مشارکت فکری همه صاحب نظران را می‌طلبد، هم به لحاظ کمیت رشته‌ها و هم از جهت کیفیت و تغییرات برنامه‌ها. در ستاد کمیته‌های زیادی را تشکیل دادیم و اساتید متعددی در آنجا جمع شدند. طبق برآوردی که شد در آن موقع

در تحقیقات دورکیم، مسائل اساسی جامعهٔ فرانسه مانند «آنوعی اجتماعی» (بی سامانی اجتماعی) که به دنبال درهم ریختگی جامعه سنتی و توسعه صنعت به وجود آمده بود و جستجوی همبستگی، محور اصلی بحثها بود.

بارها گفته شده که جامعه شناسی هیچ نوع سرسپردگی به یک مکتب خاص معین ندارد؛ نظریات برای رشته‌های جامعه شناسی برای درک تمام مسائل و زمینه‌یابی، از ضروریات قدمهای اول و اصلی است که کارهای بعدی برای درک مسائل به دنبال آن خواهد آمد.

۱۷۹ رشته علوم انسانی در دانشگاهها و مدارس عالی پراکنده بود. این رشته‌ها نخست در ۵۶ گروه متمرکز شد و در حدود سه سال و نیم با کمک ۵۰ تا ۶۰ نفر از اساتید در ۱۶ کمیته برنامه ریزی کلیه برنامه‌ها رشته‌های مختلف علوم انسانی، طبق موازین جدیدی بررسی و اشکالات اساسی آنها برطرف شد. از جمله بعضی دروس اسلامی به مواد درسی دانشگاهی افزوده شد. در ضمن، سمینارهای منظمی با حضور اساتید دانشگاه و حوزه برگزار شد. این سمینارها حدود ۱۵ ماه طول کشید و در ۵ رشته مختلف حدود ۱۵۰ سخنرانی در حوزه به عمل آمد و حدود ۳۳ سخنرانی دربارهٔ جامعه شناسی انجام گردید تا آقایان نسبت به مسائل جامعه شناسی تا حدودی وقوف پیدا کنند. پاره‌ای از این سخنرانیهایی به صورت چند کتاب با عناوین «مبانی جامعه شناسی اسلامی» و «مبانی اقتصاد اسلامی» منتشر شد.

در هر حال، با پایان گرفتن دوره ستاد انقلاب فرهنگی و تغییر آن به «شورای عالی انقلاب فرهنگی» گشایش رشته‌های دانشگاهی علوم انسانی همزمان با رشته‌های فنی و پزشکی برای ما موفقیت بزرگی در ستاد بود. اکثراً فکرمی‌کردند که علوم انسانی سالها بسته و تعطیل خواهد ماند. خوشبختانه با کمک خداوند کلیه رشته‌ها با ضوابط جدید و بازسازی شده کار خود را شروع کرد و دانشگاه به راه افتاد.

دانشگاه انقلاب: مجموعاً چه مدت ریاست دانشکده علوم اجتماعی را به عهده داشته‌اید و در آن مدت چه اقداماتی انجام گرفته است؟

دکتر توسلی: در سال ۱۳۶۵ ریاست دانشکده علوم اجتماعی را به عهده گرفتم و تا سال ۱۳۶۹ در این قسمت باقی ماندم. در این مدت اقدامات نسبتاً خوبی انجام گرفت. پس از ۱۰ سال مجله «نامه علوم اجتماعی» از نو منتشر شد. دوره‌های فوق لیسانس و دکترا برای نخستین بار تأسیس شد و برنامه‌ریزی و گزینش دانشجویان به عمل آمد. مؤسسه تحقیقات اجتماعی از نو به کار افتاد. ضمناً سالهای متعدد مسئولیت برگزاری کنکور ورودی دوره‌های کارشناسی ارشد علوم اجتماعی بر عهده این دانشکده بود. چندین طرح تحقیقاتی شروع و نیز مرکز کامپیوتر ایجاد شد و بالاخره عملیات احداث ساختمان دانشکده با ۱۳ هزار متر زیربنا، بعد از مدت‌ها تأخیر و بلا تکلیفی در امیرآباد آغاز گردید، که خوشبختانه در سال گذشته افتتاح گردید.

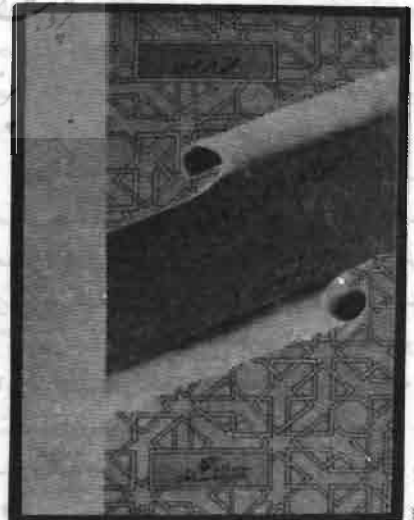
دانشگاه انقلاب: راجع به آثار تألیفی و ترجمه‌ای و نیز خطابه‌های علمی خود نیز مختصری بفرمایید.

دکتر توسلی: حدود ۱۰ جلد کتاب تا کنون ترجمه و تألیف کرده‌ام و چندین طرح تحقیقاتی انجام داده‌ام یا در دست انجام دارم. همچنین در ۳۳ سمینار و کنگره بین‌المللی و داخلی شرکت کرده‌ام و مقاله ارائه داده‌ام که در کشورهای ژاپن، هند، آمریکا، فرانسه، سوئیس و کانادا در مجلات و یادداشت‌ها و مجموعه سخنرانی‌ها به چاپ رسیده است. ضمناً به عنوان استاد مدعو در دانشگاه‌های بلژیک و رم برای ارائه سخنرانی و کنفرانس از من دعوت شد که برای دانشجویان دوره‌های دکترا و فوق لیسانس سخنرانی کردم.

در هر حال با فعالیتهای بین‌المللی که داشتم، در این کنفرانسها و سخنرانیها، مسائل «جامعه‌شناسی ایران» و مسائل «جامعه‌شناسی انقلاب» و «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش» و غیره یا نتایج کارهای تحقیقاتی و علمی مطرح شده است. در ایران حدود ۱۵ مقاله در مجلات مختلف دارم که در «نامه علوم اجتماعی»، «مجله دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد»، «دانشنامه»، «مجله علوم تربیتی» و «کیهان فرهنگی» به چاپ رسیده است.

دانشگاه انقلاب: استاد در دست

طور دقیق و مو به مو پیاده می‌کردند، و آن را عیناً اساس کار خود قرار می‌دادند. عده‌ای هم بودند که به کار خود جهت اسلامی داده‌اند و در حقیقت اینها نوعی تعهد اخلاقی نسبت به جامعه و فرهنگ خود داشته‌اند بدون اینکه موجب مخدوش کردن علم شود.



که مقدمه مفصلی نیز بر آن نوشته‌ام، به اضافه چند کتاب دیگر هم نزدیک به اتمام است؛ یکی جلد دوم نظریه‌ها و دیگر «جامعه‌شناسی دینی»، که زمینه‌اش بسیار خالی است و دیگر کتاب «جامعه‌شناسی کار و مشاغل» که رشته تخصصی من بوده و چندین سال آن را تدریس کرده‌ام.

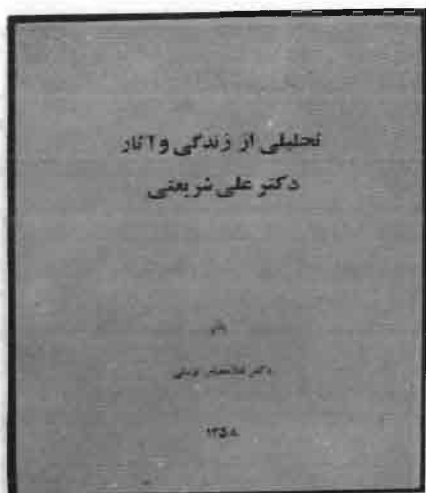
دانشگاه انقلاب: استاد یکی از اشتغالات اساسی شما پرداختن به معرفی مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی و تئوریهای متداول و با اهمیتی است که در جامعه‌شناسی غرب مطرح بوده، فکر می‌کنم برای کار تئوریک و معرفی این نظریات خیلی ارزش قائل هستید. جایگاه کارهای تئوریک را تا چه اندازه مهم می‌دانید؟ و آیا هنوز این نیاز برآورده نشده است و یا به حدکافی به آن توجه نشده؟



چاپ چه دارید؟

دکتر توسلی: در سال اخیر چند کتاب نسبتاً با اهمیت درسی بود، یکی کتاب «نظریه‌های جامعه‌شناسی» که سومین چاپ آن در دست انجام است، دیگر «پیش‌ها و گرایش‌های جامعه‌شناسی معاصر» که امیرکبیر چاپ کرده، و دو جلد کتاب «تاریخ جامعه‌شناسی» و «مبانی جامعه‌شناسی». کتاب دیگر که مجموعه مقالات نوشته شده و سخنرانیهایی انجام شده در مناطق مختلف است تحت عنوان «ده مقاله در باره فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی» با ارجاع به کارهای دکتر شریعتی، تهیه و چاپ شده است. و نیز کتاب «مبانی گروه‌سنجی و پویایی گروه‌ها» که چاپ سومش در سال ۱۳۷۰ توسط دانشگاه تهران صورت گرفته. در دفتر نشر، کتابی به نام «اسلام دیروز و امروز» از محمد ارغون که یکی از صاحب‌نظران الجزایری است و در فرانسه تدریس می‌کند که کتاب بسیار جالب و خوبی در رابطه با تحقیقات اسلامی است





● ما در جامعه‌شناسی خودمان از لحاظ نظری سه جریان داشتیم، که هر سه جریان هم خیلی اثربخش بوده است، یک جریان مارکسیستی بود که به نام علم می‌خواستند مارکسیسم را پیاده کنند... عده دیگری در سطح نسبتاً بالا کارهای علمی-تحقیقاتی انجام داده‌اند، ولی با یک نوع علم‌گرایی مطلق...

انتقاد کنم؛ بارها گفته شده که جامعه‌شناسی هیچ نوع سرسپردگی به یک مکتب خاص معین ندارد؛ نظریات برای رشته‌های جامعه‌شناسی برای درک تمام مسائل و زمینه‌یابی از ضروریات قدم‌های اول و اصلی است که کارهای بعدی برای درک مسائل به دنبال آن خواهد آمد بنابراین نظریه جایگاه بسیار مهمی در علم دارد. در جامعه‌شناسی سه نوع کار مهم است: یکی نظریه‌پردازی، دیگری روش‌های علمی-تحقیقی و سومی جامعه‌شناسی علمی و اینها تخصص‌هایی است در زمینه‌های مختلف، اینها هیچ کدام از دیگری جدا نیست و باید واقعاً همراه با یکدیگر پیش بروند.

دانشگاه انقلاب: از نظر کمیت و کیفیت آیا این نظریات را در حد مناسبی نمی‌بینید؟

دکتر توسلی: البته نظریات متعدد است، اما سعی کرده‌ایم نظریات بعضی از دانشمندان اسلامی، مثل ابن خلدون، فارابی، ابوریحان بیرونی،

دکتر توسلی: کارهای نظری (تئوریک) در هر علمی، خصوصاً جامعه‌شناسی، فوق‌العاده مهم هستند؛ به دو دلیل: اولاً این کارهای تئوریک در حقیقت الفبای هر علمی به شمار می‌آیند و اگر کسی بواقع بر این تئوریا مسلط نباشد نمی‌تواند وارد علم شود. هیچ علمی با تحقیقات محض و مستقیم شروع نمی‌شود، هر تحقیقی باید در یک چهارچوب نظری انجام گیرد؛ نکته دوم این است که نظریه‌های جامعه‌شناسی اول باید خوب شناخته شوند و بعد هم مورد ارزیابی و نقد قرار گیرند تا بتوان جهت تحقیقات را مشخص کرد؛ در حقیقت نظریات بنیان و پایه‌های اساسی است که باید به آنها مجهز باشیم تا بتوانیم به کار تحقیقاتی دست بزنیم. از آنجا که علم مرزی نمی‌شناسد اگرچه موضوع این نظریات و دیدگاهها متفاوت بوده ولی روی هم رفته حاصل تجربیات قبلی تراکم شده صاحب‌نظران یک علم است. در کتاب نظریه‌ها سعی کرده‌ام ضمن طرح مکاتب در صورت لزوم از این مکاتب

مسعودی و دیگران را در حدی که برخورد جامعه‌شناسانه داشته‌اند مورد تجزیه و تحلیل و ارزیابی قرار دهیم؛ شاید لازم باشد که کار بعضی از صاحب‌نظران معاصر مانند کارهای دکتر شریعتی و استاد مطهری که واقعاً کارهای مهمی بوده مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل جامعه‌شناختی قرار بگیرد؛ مسائل را باید خوب بفهمیم، اشتباه نکنیم و بی‌طرفانه با این نظریات برخورد کنیم؛ ضمناً چون کتاب کم است و در دنیا هر روز مسائلی جدید مطرح می‌شود؛ دانشجویان نیز با انتخاب پایان‌نامه و رساله‌های علمی می‌توانند به گسترش علوم کمک نمایند، هرچند کتب زیادی در علوم اجتماعی و انسانی نوشته شده یا ترجمه گردیده اما ما هنوز در مرحله مقدمات کار هستیم.

دانشگاه انقلاب: آقای دکتر فکر

می‌کنم برای محققانی که در زمینه‌های تنوریهای جامعه‌شناسی بیشتر کار می‌کند بالاخص وقتی محقق گرایش دینی هم داشته باشد مثل حضرت

عالی، یکی از مسائلی که به طور طبیعی مطرح می‌شود، سازگاری میان تنوریهای جدید جامعه‌شناسی و دیدگاه دینی و اسلامی در این مورد است. در آثار حضرت عالی، این رگه از تفکر را می‌توان دنبال کرد و خصوصاً اوایل انقلاب و حتی زمانی که انقلاب فرا نرسیده بود، سعی کرده‌اید نوعی تطبیق و سازگاری میان دیدگاه جامعه‌شناسی جدید و دیدگاه اسلامی ایجاد کنید، به عبارتی به نوعی جامعه‌شناسی مطابق با دین و اسلام برسید؛ این مفهوم «جامعه‌شناسی اسلامی» در جامعه‌شناسی ما مفهومی است که معانی متفاوتی از آن اراده می‌شود، می‌خواستم تلقی جناب عالی را از «جامعه‌شناسی اسلامی» بدانیم.

دکتر توسلی: مسئله رابطه جامعه‌شناسی و پیش دینی خیلی ظریف و دقیق است. وقتی مادر این رابطه دچار افراط و تفریط می‌گردیم از قالبهای صحیح خارج می‌شویم و به همان نسبت ارزش علمی بحثها از دست می‌رود. خوب معلوم است که مادر یک جامعه اسلامی و در وابستگی با فرهنگ اسلامی زندگی می‌کنیم، نه مثل مارکسیستها یک فرهنگ جهان وطنی داریم و نه دیدگاههای بسیار تنگ و باریک نژادپرستانه و اگر همان‌طور که دکتر شریعتی به درستی می‌گفت، مداوماً مسائل جامعه‌شناختی را در درون این فرهنگ اسلامی درک و جستجو نکنیم و ریشه‌های تاریخی و



دستور العمل پیروی کند؛ ولی اگر منظور از جامعه‌شناسی اسلامی قالبهای مذهبی ویژه‌ای است که به صورت جزمی باید بر تحقیقات تحمیل شوند و باید ما این قالبهای مذهبی را بگیریم و آن را تبدیل به نوعی جامعه‌شناسی کنیم، این کار درستی نیست و ما را به جایی نمی‌رساند و چنین بیشی بیشتر جنبه الهیات دارد. وقتی ما بدرستی جامعه‌شناسی را نتوانیم درک کنیم، چه طور



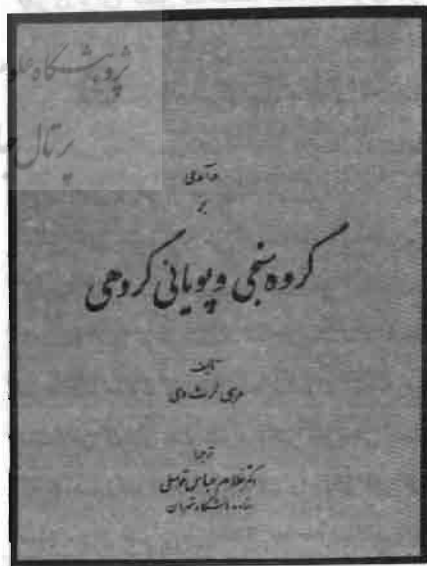
می‌توانیم آن را با اسلام تطبیق دهیم؟! پس باید خیلی دقت شود که از این کلمه "اسلامی" اولاً سواستفاده نشود (که متأسفانه شده است) و ثانیاً چنین تلقی نگردد که ما می‌خواهیم بی‌طرفی علمی را از دست بدهیم و طبق تمایلات و ارزشهای خاصی "جامعه‌شناسی" بسازیم.

مسلمانانی که در این رشته کار می‌کنند باید به عنوان یک عالم صاحب‌نظر بی‌طرفی علمی خود را در تحقیقات حفظ کنند و مشکلات جامعه را ببند.

● دکتر شریعتی به فرهنگ اسلامی دل‌بسته بود و بینشی اسلامی داشت و عقیده داشت که جامعه اسلامی اگر موقعیت خودش را درست درک کند و تحوّل از درون در آن صورت بگیرد می‌تواند تغییرات بسیار زیادی را نه تنها در سطح ایران بلکه در سطح کشورهای اسلامی ایجاد کند.

ارزشی مسائل را نیابیم خود به خود جامعه‌شناسی ما هم حالت یک علم غریبه پیدا می‌کند و با زندگی و احساسات و ارزشهای جامعه ما فاصله می‌گیرد؛ در حالی که بحث طرفداری یا ضدیت با یک نظریه فرق می‌کند با کارکردن در چهارچوب یک فرهنگ خودی. مثال می‌زنم، وقتی جامعه‌شناسی در فرانسه و آلمان رشد پیدا کرد و افرادی مثل «اگوست کنت» و «سن‌سیمون» و «دورکیم» پایه‌های این علم را گذاشتند، اولین مسأله‌شان این بود که با چه مسائل فکری و فرهنگی و اجتماعی روبرو هستند و بر این اساس چهارچوب فکری خود را جستجو و استوار کردند. در تحقیقات دورکیم، مسائل اساسی جامعه فرانسه مانند "آنومی اجتماعی" (بی‌سامانی اجتماعی) که به دنبال درهم‌ریختگی جامعه سنتی و توسعه صنعت به وجود آمده بود و جستجوی همبستگی محو‌اصلی بحثها بود. بنابراین مسائلی که در جامعه خودمان با آنها روبرو هستیم، اگر درست طرح شوند ما را وا می‌دارند که در قالبهای فرهنگ خودی مسائل جامعه‌شناختی را مطرح کنیم و هر تحقیقی که بسخواهد صورت گیرد دقیقاً باید از همین

باز نمونه‌ای عرض می‌کنم؛ دکتر شریعتی صاحب ایدئولوژی بود، ولی وقتی وارد بحثهای جامعه‌شناسی می‌شد این بحثها صورت تحلیلی و انتقادی پیدا می‌کرد نه جنبه ستایشی و عیب‌پوشی. یعنی اگرچه جهت داشت اما بی‌طرفی را رعایت می‌کرد؛ او گروه‌های مختلف اجتماعی مثل زنان، روشنفکران و نوجوانان را در شرایط اجتماعی و تاریخی ویژه‌ای که قرار داشتند مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد و گویی آینه‌ای در مقابل ایشان می‌گذاشت و وضعیتشان در جامعه را نشان می‌داد. کار علمی را نمی‌توان با نظریات شخصی و جهت‌گیریهای طرفدارانه محدودش کرد و این کار بی‌طرفانه جامعه‌شناسی ضروری است و گرنه ما به هیچ علم جدیدی دست نخواهیم یافت. تحقیقات ما ممکن است به نتایج انتقادی برسد چنانکه در سایر نقاط جهان مکاتب انتقادی رشد کرده‌اند، اما با داشتن پیش‌اسلامی و ایرانی باید از واقعیات اجتماعی شروع کرد و انعکاس درست وقایع



● مثل سایر رشته‌ها اگر ما از تحقیقات اجتماعی توقع زیادی داشته باشیم دچار توهم می‌شویم و اگر آن را نادیده بگیریم نیز غیرواقع بینانه با آن برخورد کرده‌ایم.

اجتماعی در چهارچوب یک فرهنگ دینی ما را به یک سلسله حقایق می‌رساند که وضعیت تاریخی جامعه ما را می‌تواند بر ملا و بخوبی تبیین کند. بنابراین باید دقت کرد که جامعه‌شناسی اسلامی در معنای ایدئولوژیکش نه هنوز وجود دارد و نه شکل گرفته، و نه هنوز کسی می‌تواند بدرستی محدوده آن را مشخص کند. ولی شکل‌گیری جامعه‌شناسی در "چهارچوب فرهنگ اسلامی" و با توجه به ارزشهای اسلامی و ویژگیهای جامعه اسلامی توسط جامعه‌شناسان مسلمان کاملاً شدنی است و می‌شود طرحش کرد. بنابراین ما هیچ تعهدی نداریم که حتماً در چهارچوب تفکر غرب، جامعه‌شناسی بنویسیم. به عنوان مثال "ابن خلدون" جامعه‌شناس بسیار بزرگی بوده و به هیچ وجه هم متأثر از تفکر و اندیشه غربی نبوده، و مسائل تاریخی جهان اسلام را با تحلیلهای جامعه‌شناسی، بسیار خوب مطرح کرده است. کسانی که در این وادی می‌خواهند قدم بزنند، باید اول جامعه‌شناسی را به صورت علمی خودش فهمیده باشند و چهارچوبهای این علم برای آنها مشخص شده باشد و سایر مکاتب را بدرستی بشناسند و بعد ببینند که در فرهنگ و جامعه



اسلامی چگونه یک کار جامعه‌شناسی نظری یا عملی را می‌توان مطرح کرد و معنای آن چیست. و گرنه خلط مبحث می‌شود و کارهایی صورت می‌گیرد که از قالب جامعه‌شناسی بیرون است. اما اینکه می‌توان علم را در خدمت ارزشهای انسانی و مکتبی قرار داد، امر دیگری است.

دانشگاه انقلاب: آقای دکتر،

جناب عالی میان جامعه‌شناسی اسلامی و به‌کارگیری جامعه‌شناسی در جامعهٔ مسلمین تفاوتی نمی‌گذارید؟

دکتر توسلی: سازگار کردن جامعه‌شناسی و درک جامعه‌شناسانهٔ جامعهٔ اسلامی مطرح است و این با "جامعه‌شناسی اسلامی" تفاوت می‌کند. شما کار دکتر شریعتی را با کار یک مارکسیست مقایسه کنید؛ آنها سعی می‌کردند در قالبهای مکتبی خود، جامعهٔ ایرانی اسلامی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. در اینجا همان "تضاد طبقاتی" و بینش مادی را پیاده می‌کردند؛ ولی ما می‌بینیم که دکتر شریعتی از میانی جامعه‌شناسی بخوبی استفاده می‌کند؛ ولی چگونه؟ او سعی می‌کند که مبانی فکری و قالبهای جامعه‌شناسی را با توجه به فرهنگ اسلامی و با استفاده از اصطلاحات و لغات و مجموعهٔ فرهنگ اسلامی مطرح کند و در چهارچوب این بینش نظرات خودش را بیان کند. در نتیجه می‌بینیم که حرفهایش مفهوم واقع می‌شود و جامعهٔ ابراحتی آن را درک می‌کند و از چنین جامعه‌شناسی در کشورهای دیگر اسلامی هم استقبال می‌شود. ما در جامعه‌شناسی خودمان از لحاظ نظری سه جریان داشتیم، که هر سه جریان هم خیلی اثر بخش بوده

است. یک جریان مارکسیستی بود که به نام علم خواستند مارکسیسم را پیاده کنند ولی از همان ابتدا جهت‌گیری مارکسیستها حالت دستوری و پیگانه‌ای نسبت به فرهنگ ما پیدا کرد. البته ممکن است در بعضی دوره‌ها شور و شوقی برانگیخته باشند ولی به محض اینکه موضوعات و مسائل عوض شد، چیزی برای گفتن نداشتند. عدهٔ دیگری در سطح نسبتاً بالا کارهای علمی-تحقیقاتی انجام داده‌اند، ولی با یک نوع علم‌گرایی مطلق که در علوم اجتماعی چندان بردی ندارد، نظریات غربی را به طور دقیق و مو به مو پیاده می‌کردند و آن را عیناً اساس کار خود قرار می‌دادند. عده‌ای هم بوده‌اند که به کار خود "جهت اسلامی" داده‌اند و در حقیقت اینها نوعی تعهد اخلاقی نسبت به جامعه و فرهنگ خود داشته‌اند، بدون آنکه موجب مخدوش کردن علم شود. دکتر شریعتی همان قدر که به صورت اسلامی مسائل را بیان می‌کرد، به همان میزان هم بی‌طرفانه از جامعهٔ اسلامی انتقاد به

فکر و اندیشه

گزینش و ایجاد هماهنگی بین نظریه‌ها و محیط فرهنگی کاملاً درست است، اما یک جامعه‌شناس که در ایران کار می‌کند، اولین وظیفه‌اش این است که مسائل اصلی را از مسائل فرعی تشخیص دهد و بین مسائلی که با بنیانهای فرهنگی جامعه‌اش ارتباط دارند با مسائلی که گذرا و فرعی هستند یا آب‌خورد آنها در جای دیگری بوده تمیز قائل شود. این مشکل را در تمام علوم انسانی و حتی علوم طبیعی داریم که ممکن است یک فرد دانشگاهی تحقیقاتی انجام دهد که منطبق با ویژگیهای خاص جامعه ما نباشد، و تقلید و اقتباسی از کارهایی که در سایر نقاط جهان انجام می‌شود باشد. این امر، اگر درست صورت نگیرد ما را در درک مسائلمان یاری نمی‌دهد. در ایران، بسیاری صورت مسأله‌ها هست که از چهارچوب نیازهای ما بیرون است و ما باید بینیم اولویتها در جامعه ما چیست؛ به چه

دانشگاه انقلاب: مکاتب مختلفی در جامعه شناسی غرب می‌شناسیم؛ محقق اگر بخواهد با تکیه بر جامعه‌شناسی، تحقیقی درباره جامعه ایران ارائه کند چاره‌ای ندارد جز اینکه یکی از مکاتب و نظریه‌ها یا تلفیقی از آنها را برگزیند و نصب‌العین قرار دهد. مرحوم دکتر شریعتی هم بدون چنین گزینشی نمی‌توانست تبیین خوبی از جامعه ایران ارائه کند و وضع گروهها، نهادها، سازمانها، قشرها و طبقات مختلف در جامعه اسلامی را بشناساند؛ منظوم این است که قبل از اینکه ما بخواهیم از جامعه اسلامی تحلیل و کاوش جامعه‌شناسانه ارائه کنیم، محقق مسلمان مجبور است نوعی هماهنگی و سازگاری میان باورهای ذهنی و ارزشهای دینی خود با آن جامعه‌شناسی که انتخاب می‌کند ایجاد نماید و اینجاست که ما می‌توانیم به چیزی به نام "جامعه‌شناسی اسلامی" برسیم؛ یعنی یک نظریه جامعه‌شناختی که با اندیشه‌های دینی ما هم مطابق یا سازگار باشد. آیا این تعریف درست است؟

دکتر توسلی: بخش اول بحث درست است



صورت باید گزینش کنیم، طرح مسائل چگونه باید با فرهنگ جامعه ما هماهنگ و منطبق باشد و با چه شیوه‌هایی که خاص این جامعه است و از فرهنگ جامعه اسلامی برمی‌خیزد، قابل انطباق است. الان گاه می‌بینیم مطالعات کمی بسیار زیادی به تقلید انجام می‌دهند؛ این مطالعات در جامعه‌هایی که اطلاعات آماری فراوان است می‌تواند جای داشته باشد، ولی اگر ما بیش از حد به کمیت توجه کنیم و به تحلیل وضعیت روحی و فرهنگی جامعه خودمان به اندازه کافی نپردازیم، در نتیجه مطالعاتی پراکنده و تجربی و متفرق و بی‌ارتباط انجام شده است که با کیفیت زندگی و نیازهای ما هماهنگی و تطابق ندارد. پس اول مسأله گزینش موضوعات و دوم جو فرهنگی باید مورد توجه قرار گیرد و سوم ابزارهایی که از آنها استفاده می‌کنیم باید متناسب و سازگار باشد. بنابراین در پاسخ سؤال شما می‌توانم بگویم که لازم است از یک دستگاه فکری و نظریه‌ای فقهی و سازگار شده با جامعه و فرهنگ خودمان در جهت درک و تجزیه و تحلیل مسائل جامعه خودمان بهره‌گیری کنیم، ولی نباید به یک "جامعه‌شناسی اسلامی" از پیش ساخته و همراه با پشداوری فکر کرد.

دانشگاه انقلاب: آیا انتخاب این چهارچوبها که متناسب با ساخت فرهنگی ما باشد، گام زدن در طریق "جامعه‌شناسی اسلامی" محسوب می‌شود، یا در همان مرحله سوم و نوع سومی که از جامعه‌شناسی ایران فرمودید می‌ماند؟

دکتر توسلی: من اصطلاح "جامعه‌شناسی

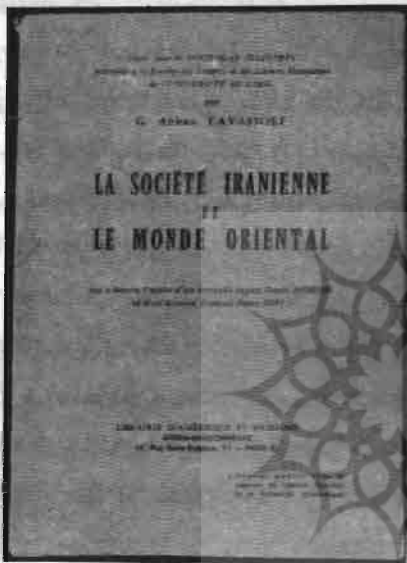
اسلامی" را فعلاً برای بحث و گفتگو مناسب نمی‌دانم. علتش هم این است که باید افرادی سالها روی این مسأله کار کرده باشند و به قالبهای معین فکری و نظری رسیده باشند تا بتوانیم بگوئیم این قالبهای جامعه‌شناسی اسلامی است؛ ولی چون چنین کارهایی به عنوان مقدمه انجام نگرفته، یا اگر گرفته خیلی سطحی و مختصر بوده و ما به زحمت با این مسائل اساسی برخورد کرده‌ایم، باید در این زمینه افرادی که واقعا واجد شرایط باشند و نه کسانی که هنوز الضای جامعه‌شناسی را نمی‌دانند، بتوانند بخوبی عناصر فرهنگ و جوامع اسلامی را در قالبهای علمی جامعه‌شناختی مطرح و تبیین کنند، تا برای آینده این جامعه و در جهت شناخت و بهبود آن کارساز باشد. در غیر این صورت ما بیشتر با احساسات اسلامی سر و کار داریم. بنابراین عنوان "جامعه‌شناسی ایران اسلامی" یا "جامعه‌شناسی با توجه به فرهنگ اسلامی" و امثال آن مناسبتر است از "جامعه‌شناسی اسلامی". فرضاً ما اقتصاد در اسلام داریم یا تاریخ اسلام داریم و نه "تاریخ اسلامی". یعنی تاریخ هم علمی نیست که "اسلامی" و "غیراسلامی" داشته باشد؛ تاریخ، تاریخ است! بنابراین یک جامعه‌شناسی در سطح جهانی و علمی وجود دارد که اکثر دانشگاهها آن را پذیرفته‌اند، مثل سایر علوم چون تاریخ، جغرافیا، روانشناسی، اقتصاد و غیره. صاحب نظران و دانشمندان بزرگی مثل ماکس وبر، دورکیم و پارسونز و دیگران که سالهای بسیاری از عمرشان را در این رشته‌ها کار کرده‌اند آثار بسیار برجسته‌ای منتشر کرده‌اند و ما نمی‌توانیم اینها را ندیده بگیریم و ابتدا به ساکن رشته علمی جدیدی را ابداع و شروع کنیم. اگر

جامعه‌شناسی بتواند جامعه اسلامی را بی‌نظرانه و بی‌غرضانه، با توجه به ویژگیهای خاص فرهنگی خودش مورد مطالعه قرار بدهد، قدم مهمی برداشته شده، و مراحل بعدی باید با کار بیشتر و با تعداد زیادتری از جامعه‌شناسان ادامه یابد.

دانشگاه انقلاب: از نقش مرحوم شریعتی در تحقیقات جامعه‌شناسانه در جامعه ما صحبت کرده‌اید. اگر ممکن است در این باره و خط تحقیقاتی که ایشان و جناب عالی دنبال می‌کردید بیشتر توضیح دهید.

دکتر توسلی: اولین مسأله این است که دکتر شریعتی به فرهنگ اسلامی دل‌بسته بود و بینشی اسلامی داشت و عقیده داشت که جامعه اسلامی اگر موقعیت خودش را درست درک کند و تحوّل از درون در آن صورت بگیرد می‌تواند تغییرات بسیار زیادی را نه تنها در سطح ایران بلکه در سطح کشورهای اسلامی ایجاد کند. او معتقد بود که لازم است ایدئولوژی و جهت‌داری عالمانه و نه مفرضانه در جامعه‌شناسی وجود داشته باشد. او روش برخی نظریه‌ها و مکاتب نظیر مکتب فرانکفورت را می‌پسندید که بر آن اساس اگر بخواهند واقعیات را چنانکه هست ببینند در درون نظامهای موجود حل می‌شوند و باید از بیرون به واقعیات نگاه کرد، یعنی باید مثلاً یک نوع "بینش جامعه‌شناسی" پیدا کنند و بعد به جامعه‌شناسی از درون بپردازند. ما در ایران معاصر شاهد آن بودیم که سالها مسأله‌ای مثل «از خودیگانگی»، مسأله «زنان»، «جوانان»، «روشنفکران»، «بازاریان»، «روحانیون» و قشرهای مختلف اجتماعی دیگر

مطرح بود ولی چون در قالبهای برگرفته از غرب مطرح می‌شد هیچ وقت به درک درستی با دید جامعه‌شناسی صحیح منجر نشد. بارها راجع به مسأله «یگانگی» بحث شده و در این مورد مقالات زیادی نوشته و ترجمه شده ولی وقتی دکتر شریعتی «انسان بی‌خود» و جامعه‌شناسی «از خودیگانگی» را با توجه به وضعیتی که به درون جامعه ایران اسلامی مربوط است مطرح کرد، طرح



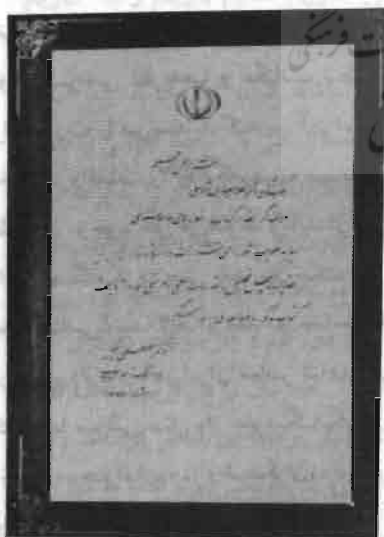
آن معنا و مفهوم دیگری یافت. واقعاً جوانها انطباق این مفهوم و این نظریه را با وضعیت اجتماعی جامعه خود حس کردند در حالیکه قبلاً از آن درکی مصنوعی داشتند. مسأله از وقتی فهمیده شد که در قالب زندگی اجتماعی خود ما مطرح گردید و در باره آن بحث به عمل آمد و این کار مهمی بود.

بنابراین جامعه‌شناسی موردنظر دکتر شریعتی از یک طرف محتوای اعتقادی دارد و از طرف دیگر بخوبی وضعیت اجتماعی جامعه ما را به توجه به

● ما هنوز نتوانسته‌ایم چارچوبهای نظری لازم را منطبق با جامعه ایرانی تدوین کنیم و هنوز گرفتار تعیین اولویت برای تحقیقات اجتماعی و انتخاب صحیح و توزیع و بخش تحقیقات اجتماعی در ایران هستیم.

که از دیدگاهها و نظریات جامعه‌شناسی امروز داشت و آنها را منعکس می‌کرد، منتها ایشان در واقع جامعه‌شناسی پزیتیویستی و بی‌طرفانه را برای کشورهای جهان سوم کافی نمی‌دانست و آن را یک "علم لوکس" به حساب می‌آورد. ایشان نظریه‌ها را یکی پس از دیگری مطرح می‌کرد و در جای خود از آنها استفاده می‌نمود اما ابتکار هم به خرج می‌داد و ابداع هم داشت و آنها را ترکیب می‌کرد و مورد انتقاد قرار می‌داد. دکتر گفته بود: "من نه طرفدار مارکسم و نه وبر بلکه موافق با ماکس وبرم." یعنی من از این قالبهای جامعه‌شناسی استفاده می‌کنم، اینها را با هم ترکیب و با جامعه ایران منطبق می‌کنم. بنابراین کار دکتر همراه با ابداع و نوآوری و حرکت بود، ولی ناتمام ماند. مقدماتش خیلی خوب فراهم شد، اما چون ایشان (مثل همه جامعه‌شناسان بزرگ) در یک حرکت اجتماعی درگیر شده بود و آن حرکت اجتماعی، حالت حاد و بحرانی داشت، نظریات خودش را

ارزشهای اسلامی نشان می‌دهد. البته دکتر به هیچ وجه به این حد قناعت نمی‌کند و کارش جهت انقلابی پیدا می‌کند اما تا همین حد هم کمتر کسانی را داشته‌ایم که قالبهای فکری خود را با وضعیت موجود فرهنگ اسلامی تطبیق داده باشند. در مرحله بعد دکتر شریعتی البته دنبال جامعه آرمانی اسلام و انسان ایده‌آل است. از مارکس که بگذریم، بسیاری از جامعه‌شناسان معروف نیز مانند دورکیم دنبال اصلاح جامعه‌شان هم هستند. البته ما جامعه‌شناسان دست دوم زیاد داریم که این دسته جامعه‌شناسان فقط کار تحقیقات اجتماعی را انجام می‌دهند و از خود ایده‌ای ندارند. اما جامعه‌شناسان دست اول گرایشهای فکری داشته‌اند؛ ماکس وبر، مارکس، دورکیم، پارسونز، هر کدام به نحوی متهم به داشتن گرایش فکری خاصی هستند ولی این برچسب مانع نمی‌شود که تحلیلهای جامعه‌شناختی درستی ارائه کرده باشند. آنچه دکتر شریعتی ارائه کرد و در عمل هم نشان داد که اصالت دارد، اولاً درک درستی بود که از موقعیت فرهنگی و سیاسی جامعه ایرانی داشت و ثانیاً برخوردی بود که با واقعیات و ارزشهای جامعه اسلامی داشت و ثالثاً برداشتهای صاحب‌نظرانه‌ای بود



سریعاً مطرح کرد و در نتیجه نتوانست در معنی اصطلاحی آن حالت سیستماتیک جامعه‌شناسی را ایجاد کند، اما امروزه می‌شود از پیش دکتر بخوبی بهره‌برداری کرد. ممکن است تمام کار دکتر جنبه جامعه‌شناسی نداشته باشد و جنبه‌های تاریخی، ایدئولوژیک، و جنبه‌های دیگر هم داشته باشد و خود دکتر هم نگفته که من کلّ کارم جامعه‌شناسی محض دانشگاهی است. جوهره کار ایشان نوعی جامعه‌شناسی است که اگر خوب درک شود برای کارهای بعدی جامعه‌شناسان بسیار مؤثر است.

دانشگاه انقلاب: ضمن مطالبتان

فرمودید که چند سالی با مرحوم دکتر شریعتی هم‌رمز و هم‌درس بوده‌اید و در فرانسه با همدیگر درس می‌خواندید؛ می‌خواستم راجع به فضای فکری جامعه‌شناسی که در آنجا مطرح بود و نظریات غالبی که آنجا وجود داشت مقداری توضیح دهید.

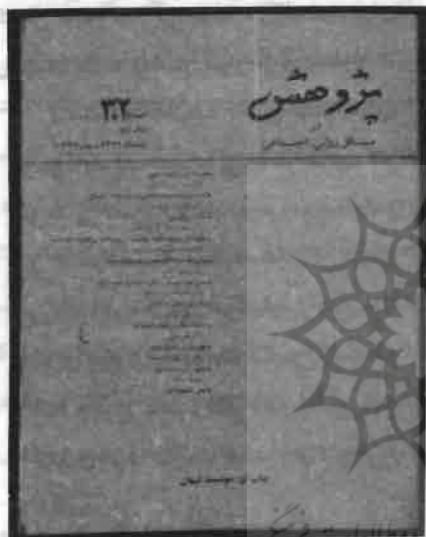
دکتر توسلی: در مقاله‌ای که مقارن با چهلم دکتر نوشتم و در کتاب "ده مقاله" و در کتاب "شریعتی در جهان" نیز چاپ شده توضیح دادم که اندیشه دکتر از منابع مختلفی استفاده کرده که یک منبعش هم جامعه‌شناسی فرانسه است که من شاهدش بودم. ولی ایشان قبلاً به فرهنگ اسلامی آشنا بود و به آن خو گرفته بود و بعد هم چون اندیشه اجتماعی بسیار نیرومندی داشت، فضای اجتماعی سیاسی موجود در فرانسه و مخصوصاً انعکاس جریان انقلاب الجزایر که بین سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰ بر آنجا حاکم بود، (نه فقط به لحاظ

● یک جامعه‌شناس که در ایران کار می‌کند، اولین وظیفه‌اش این است که مسائل اصلی را از مسائل فرعی تشخیص دهد و بین مسائلی که با بنیادهای فرهنگی جامعه‌اش ارتباط دارند با مسائلی که گذرا و فرعی هستند... تمیز قائل شود.

مبارزاتی و سیاسی بلکه به عنوان فرهنگ مقاومت و مبارزه) تأثیر فراوانی بر او و بر همه ما داشت. علاوه بر آن روند جامعه‌شناسی در فرانسه بسیار بر او مؤثر بود؛ جامعه‌شناسی فرانسه از فضای بیرون از دانشگاه بسیار استفاده می‌کند و هم از جنبه‌ها و حرکات اجتماعی و سیاسی و هم از جامعه‌شناسی آکادمیک در کنار جامعه‌شناسان غیر آکادمیک اعم از مارکسیست و غیر مارکسیست مثل شوارتر و کامو و فوکو و ژان پل سارتر بهره‌برداری می‌کند. (مخصوصاً که عده‌ای از اینها از انقلاب الجزایر حمایت می‌کردند). به‌رحال جامعه‌شناسی فرانسه هم از دیدگاههای تحلیلی تاریخی و انتقادی استفاده کرده و هم از دیدگاه فلسفی و اجتماعی موجود؛ یعنی یک جامعه‌شناسی جدا از جامعه و فضای اجتماعی آن نیست. دکتر شریعتی هم در همین فضا رشد کرد، علاوه بر این که از کلاسها و سخنرانهای یک‌یک اساتید معروف مانند گوروچ، بالاندیه، ارنه و دیگران استفاده می‌کرد از بعضی از اساتید که با جامعه‌شناسی اسلام آشنایی داشتند مثل پرفسور برگ یا لویی ماسینیون و کسان دیگری که سالها بود در زمینه تاریخ اسلام کار

می‌کردند و همچنین از مقالات و آثار و شیوه کار آنها بهره گرفت. ایشان و بنده اکثر اوقات با هم به کلاسها می‌رفتیم و در کنفرانسها شرکت می‌کردیم و حتی شبها در انجمن دانشجویان یا هیأت تحریریه ایران آزاد و یا روزهای جمعه در کوی دانشگاه پاریس با هم بودیم؛ اما به نظر من کمتر فرد ایرانی است که برود مثلاً در بعضی از مؤسسات مثل مدرسه عالی تحقیقات سوربن یا مدرسه السنه شرقی در جستجوی کسانی باشد که در زمینه‌های اسلامی یا جامعه ایرانی کارهای ویژه‌ای انجام داده‌اند. حتی در چند مورد دیدم که ایشان در یکی از کلیساها و مراکز مذهبی مسیحی با کنیشان به بحث و گفتگو پرداخته است. این هم خصوصیت دیگری بود که دکتر داشت. در آن زمان که مبارزه یک کشور مسلمان مطرح بود، او از بعضی از جنبشهایی که در داخل ایران بر پا شده بود، قبل از همه با خبر می‌شد و در برابر آنها واکنش نشان می‌داد که ابتدا موج نهضت ملی در سالهای ۴۱ و ۴۲ و تأسیس نهضت آزادی و بعد حرکت امام در سال ۱۳۴۲ خودبه خود توسط دانشجویان مسلمان خارج از کشور کاملاً منعکس می‌شد؛ بنابراین مجموعه تحولات جهانی ضداستعماری و ضداستبدادی و برخورد با سایر گروهها و بحثهای آزاد اندیشه جامعه‌شناسانه دکتر شریعتی را ساخت. دکتر در سخنرانیهایی که در فرانسه مرتب انجام می‌داد و یا در روزنامه "ایران آزاد" که حدود ۱۷ شماره آن را در مدت اقامت ایشان در پاریس منتشر کردیم، در سر مقاله‌هایش، مسائل مربوط به اصلاحات ارضی و مسائل مختلف اقتصادی که در ایران می‌گذشت و مسائل سیاسی اجتماعی را خیلی

خوب تجزیه و تحلیل می‌کرد و مقالات دکتر موجب شد که جهت‌گیریهایی که روشنفکران ایرانی در مغرب زمین داشتند و جهت‌گیریهایی اساساً ضد مذهبی بود، بتدریج تغییر یابد و نضا عوض شود و گروههای مختلف معاند بتدریج جهت‌گیریهایشان را نسبت به مذهب و گروههای مذهبی تعدیل کردند و در حقیقت، موقیت تازه‌ای بوجود آمد. بنابراین فضای فکری و



فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی فرانسه برای دکتر شریعتی فوق‌العاده مناسب بود، چون او فردی بود که به کلاس درس قناعت نمی‌کرد؛ سخنرانیها، اسایند، کتابها و اعمال و رفتار گروهها را زیر نظر داشت و ذهن خود را با آنها درگیر می‌کرد. در این فضا دکتر قبل از همه با نظریات "فرانتس قانون" آشنا شد و آن را در مطبوعات فارسی زبان منعکس کرد.

فانون یک الجزایری بود که در روزنامه "المجاهد" سر مقاله می‌نوشت و پس از آن چندین

کتاب راجع به انقلاب الجزایر نوشت از جمله کتابهای "دوزخیان روی زمین" یا "سال چهارم انقلاب الجزایر" و امثال آن که تحلیلهای جامعه‌شناختی از حرکت مردم مسلمان الجزایر بود و فلاسفه و نویسندگان معروفی مانند سارتر و شوارتر راجع به آن اظهار نظر مثبت می‌کردند. شریعتی نیز در همان دوره سعی می‌کرد این اندیشه را در همان مجلات و روزنامه‌هایی که در فرانسه به فارسی منتشر می‌شدند به ایرانیان بشناساند و در سخنرانیهایش از آن بحث می‌کرد و آثار و کتب دیگری که سایر نویسندگان افریقایی و آسیایی در پاریس که یک مرکز اندیشه و فرهنگ است انتشار می‌دادند همچون مسأله "بازگشت به خویش" یا "ناسیونالیسم" یا "از خودبیگانگی" و امثال آنها را با دید تحلیلی و انتقادی مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌داد، که در کشوری مثل فرانسه که خودش استعمارگر بود، انترناسیونالیسم یا ناسیونالیسم چه معنایی داشت، و چه اثراتی بر استقلال کشورهای مختلف باقی می‌گذاشت. خلاصه، چون محیط از لحاظ فکری و فرهنگی و مطبوعاتی و پرخورد افکار و عقاید و جریانهای جهانی محیط آزاد و مساعدی بود و با محیطهای دیگر حتی در کشورهای غربی تا حدودی فرق داشت، شریعتی هم از جهاتی خیلی از این محیط متأثر بود. جریانات دانشجویی آن دوره مثل تشکیل اتحادیه‌ها و فدراسیون و مخصوصاً کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور که ابتدا در پاریس شکل گرفت و سال بعد بنده و ایشان و چند نفر دیگر به عنوان نماینده دانشجویان اتحادیه پاریس در لوزان (سوئیس) در دومین کنگره

کنفدراسیون شرکت کردیم در جهتگیری‌های سیاسی و ضد رژیم مؤثر بود.

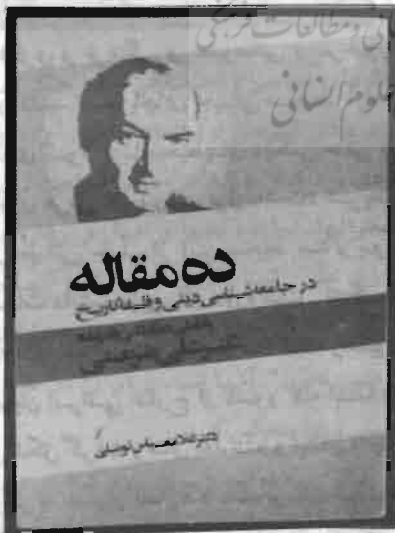
پس از یک سو، دکتر قبل از ورود به محیط اندیشه آزاد فرانسه با صاحب نظران مسلمان مانند سید جمال و اقبال و کاشف الغطاء و بزرگان دیگری مثل آیت‌الله طالقانی و استاد شریعتی آشنایی کامل داشت و بعد هم فضایی که از سال ۴۲ به وجود آمد واقعاً در ایشان روحاً و فکرآ تأثیر باقی گذاشت. (و بهرحال بررسی این جریانات و اثرات آن بر دکتر به فرصت دیگری نیاز دارد.) و مجموعه اینها بود که در حقیقت شریعتی را ساخت. او توانست با استعداد و ظرفیتی که خود داشت آنچه را که ضروری تشخیص می‌داد از محیط اخذ کند و فکر خود را با آن غنی کند و این بود که وقتی برای اولین بار در یک مجمع سیاسی دانشجویی سخنرانی کرد توصیه کرد که دانشجویان این محیط را غنیمت بدانید چون در ایران به این کتابها دسترسی ندارید و حتی بحث آزاد در آنجا امکان‌پذیر نیست. (البته لازم به یادآوری است که در آن زمان روابط ما با دکتر شریعتی روابط دوستانه دانشجویی بود و نیز به لحاظ همفکری در زمینه‌های اسلامی و سیاسی فعالیت مشترک داشتیم و دکتر در آن موقع نه شهرت سالهای دهه ۵۰ ایران را داشت و نه آن اندازه فعالیت کرده بود و نه آینده قابل پیش‌بینی بود.) و سرانجام می‌توان گفت که شریعتی اگرچه شدیداً تحت تأثیر فرهنگ اسلامی بود ولی از آن سو هم مقداری متأثر از فرهنگ آزاداندیشی غرب بود؛ ولی علی‌رغم همه اینها قوه ابتکار و انتخاب خود را همواره حفظ می‌کرد و در واقع یک مبدع بود.

دانشگاه انقلاب: اساتید برجسته‌ای که جناب عالی و مرحوم شریعتی داشته‌اید به طور مشخص همین ریمون آرون و گوریچ بودند یا غیر از اینها کسان دیگری هم بوده‌اند؟

دکتر توسلی: عرض کردم اساتید دیگری هم بودند که در سوربن فعالیت می‌کردند که مرکز جامعه‌شناسی بود. افرادی مثل، بالاندیه، برگ، اوئن، کربن و ... استادان بسیاری بودند در زمینه‌های روانشناسی اجتماعی و اقتصاد و جامعه‌شناسی و فلسفه و در کنارش افرادی مثل برنشویک، پرفوربرگ، و ماسینیون و دیگران که ما اکثراً در کلاسهای این استادان شرکت می‌کردیم. و اینها در کلژ دو فرانس و جاهای دیگری سخنرانی می‌کردند و محققان معروف درجه اولی هستند که سالها تحقیق می‌کردند و نتیجه تحقیقاتشان را در یک یا دو سخنرانی در کلژ دو فرانس ارائه می‌کردند. دکتر شریعتی با برگ آشنایی کامل داشت و برگ هم او را بخوبی می‌شناخت و یک بار که به ایران آمده بود سراغ دکتر را می‌گرفت. برگ سالها در کشورهای شمال آفریقا، در تونس، مراکش و الجزایر مطالعات فشرده و دقیقی در زمینه نهادهای اسلامی، ویژگیها، اصالت تفکر اسلامی و از این قبیل انجام می‌داد و دکتر هم در جریان آنها بود.

دانشگاه انقلاب: به عنوان آخرین مسأله می‌خواستم از محضرتان استفاده کرده بپرسم که به طور کلی تحقیقات اجتماعی را در جامعه ما

چگونه می‌بینید و این تحقیقات چه روندی داشته؟ آیا مناسب بوده یا نه؟ چه علت‌هایی می‌توانید برای عدم پویایی و رشد کافی آن برشمارید؟
دکتر توسلی: تحقیقات اجتماعی در ایران به صورت منظم و دانشگاهی از حدود ۲۰ سال قبل شروع شده و توسعه پیدا کرده، منتها مثل سایر رشته‌ها اگر ما از تحقیقات اجتماعی توقع زیادی داشته باشیم دچار توهم می‌شویم و اگر آن را نادیده بگیریم نیز غیرواقع بینانه با آن برخورد کرده‌ایم. محیط اجتماعی و فرهنگی ما، محیط و شرایط معینی بوده. دانشگاههای ما در دوره‌های جدید کمی شروع به رشد کردند و برد محدودی داشته‌اند. به عنوان مثال سالها فقط یک درس جامعه‌شناسی در دانشگاه تهران یا در دانشسرای عالی تدریس می‌شد. مدتها گذشته تا دپارتمان (= گروه) جامعه‌شناسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شکل گرفته. مؤسسه تحقیقات اجتماعی که



در سال ۱۳۳۷ به وجود آمد جهشی بود که تحقیق اجتماعی در آن شروع شد، و نظر عده زیادی را به خود جلب کرد ولی بجای لیسانس با دوره فوق لیسانس علوم اجتماعی شروع به کار کرد، یعنی با یک دوره آموزشی و تحقیقاتی. و در کنار این دوره آموزشی پارهای کارهای تحقیقاتی شروع شد. این کارهای تحقیقاتی در سالهای اولیه جالب و با اهمیت بود؛ برای اینکه هم نظرها را به مسائل اجتماعی جلب می کرد و هم عدهای محقق پرورش می داد به طوری که در آن دوره‌ای که مؤسسه تحقیقات اجتماعی از سال ۲۸ تا سال ۵۰ مستقلاً کار می کرد حدود ۱۹۷ فقره تحقیق اجتماعی در شهرها و روستاها به صورت نسبتاً سیستماتیک انجام گرفته بود. اینگونه تحقیقات اکثراً تا آن موقع سابقه نداشت، که افراد برای تحقیق بروند میان عشایر و در روستاها و میان کارگران و دانشجویان و محیطهای مختلف اجتماعی تحقیقات زنده انجام دهند. بنابراین جلب توجه و نظر به این نوع تحقیقات بی سابقه بسیار مهم بود. در کنارش مؤسسه کارهای جالبی صورت می داد؛ یعنی از نویسندگان و متفکران اجتماعی دعوت می کرد در سمینارها حضور پیدا کنند یا به طور شخصی تحقیقات و تحلیلهای اجتماعی انجام دهند و در آن دوره الرادی مثل غلامحسین ساعدی و جلال آل احمد که نویسنده صرف بودند، کم کم به پوئوگرافی نویسی روستاها و عشایر رو آوردند و راجع به مسائل دیگر اظهار نظر جامعه شناسانه کردند. البته این کارها خیلی ابتکاری و آماتوری بود. همچنین مؤسسه یک سلسله کتاب جامعه شناسی یا در رابطه با مسائل

اجتماعی و تحقیقاتی یا ترجمه شده منتشر کرد که به حدود یکصد کتاب رسید و تأثیراتی داشت. سؤال این بود که در مجموع فعالیتهایی که در آن دوره شد، مؤسسه تعدادی محقق را ولو در سطح متوسط پرورش داد و بسیاری از زمینه های تحقیق را مطرح کرد. این محققین و فارغ التحصیلان در مناطق مختلف پراکنده شدند و ما اگر می بینیم، در

● ما در یک جامعه اسلامی و در وابستگی با فرهنگ اسلامی زندگی می کنیم نه مثل مارکسیستها یک فرهنگ جهان وطنی داریم و نه دیدگاههای بسیار تنگ و باریک نژادپرستانه و اگر... پیوسته مسائل جامعه شناختی را در درون این فرهنگ اسلامی درک و جستجو نکنیم و ریشه های تاریخی و ارزشی مسائل را نیساییم خود بخود جامعه شناسی ما هم حالت یک علم غریبه را پیدا می کند و با زندگی و احساسات و ارزشهای جامعه ما فاصله می گیرد.

بسیاری مؤسسات بخش تحقیقات تأسیس می شود و تحقیقات اجتماعی صورت می گیرد مقداری از آن تحت تأثیر همین کارهایی است که آنجا شد و دانشجویانی که آنجا پرورش یافتند، بعداً هم که دوره لیسانس جامعه شناسی در دانشگاه تهران به وجود آمد و دانشکده علوم اجتماعی تأسیس شد منشأ اثر بودند.

بنده شخصاً در دانشگاه‌های شهید بهشتی (ملی سابق) و تربیت معلم دوره لیسانس جامعه‌شناسی را پی‌ریزی کردم و بعدها در دانشگاه تربیت و دانشگاه شیراز و دانشگاه اصفهان این رشته‌ها توسعه پیدا کردند و تعداد دانشجویان این رشته افزایش یافت. بدون این مقدمات، هیچ رشته علمی در جامعه شکل نمی‌گیرد. لازم بود ابتدا مقدمات فراهم می‌شد تا عده‌ای پرورش پیدا کنند. همان سال ۱۳۳۸ که بنده می‌خواستم برای ادامه تحصیل به خارج بروم این مؤسسه تحقیقات اجتماعی شروع به کار کرد و کارش انعکاس پیدا کرد چون دانشجویان رشته‌های مختلف را می‌پذیرفت. بعد که ما در فرانسه بودیم شاهد بودیم که عده‌ای از فارغ‌التحصیلان مؤسسه (در مقطع فوق لیسانس) برای اولین بار دکترایشان را در جامعه‌شناسی انتخاب کردند و شاید دکتر شریعتی و بنده نیز تحت تأثیر همان جریان تا حدی به جامعه‌شناسی گرایش پیدا کردیم. پس آن مقدمات باید فراهم

می‌شد تا ادامه کار ممکن شود. قبل از آن کسانی اگر هم کار جامعه‌شناسی می‌کردند بیشتر در چهارچوب فلسفه و تاریخ و ادبیات بودند نه زیر عنوان جامعه‌شناسی. حتی در همان سال ۱۳۳۹ بود که در بینش من جامعه‌شناسی از فلسفه مستقل شد. البته محققین بتدریج جا باز می‌کنند؛ ما امروزه می‌بینیم جهاد سازندگی یک مرکز تحقیقات دارد، یک عده از استادان دانشگاه با آن همکاری می‌کنند و گروهی هم از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان. اینها خودبه‌خود به وجود نیامده است. اما اینکه آیا این ایده آل است یا نه؟ من فکر می‌کنم که ما هنوز توانسته باشیم چهارچوب‌های نظری لازم را منطبق با جامعه ایرانی تدوین کنیم و هنوز گرفتار تعیین اولویت برای تحقیقات اجتماعی و انتخاب صحیح و توزیع و پخش تحقیقات اجتماعی در ایران هستیم و هنوز به سطح بین‌المللی نرسیده‌ایم. ولی البته نباید توقع داشت که رشته‌های تازه‌ای که ظرف ۲۰ یا ۳۰ سال گذشته به وجود آمده‌اند در شرایط ایران بیش از این توانسته باشند توسعه و رشد یابند. باید امیدوار بود رشد لازم را پیدا کنند. با شرایطی که ایران داشته و این رشته‌ها اغلب مورد بی‌مهری بوده‌اند، نباید منتظر بود ممکن شود که یک شبه ره صد ساله بروند. البته در این مدت نیز کارهایی صورت گرفته است. پس از انقلاب فرهنگی برنامه‌ریزیها تغییر اساسی پیدا کرده و جهت نظری و عملی آن تقویت شده و دوره‌های کارشناسی ارشد و تربیت مدرس ایجاد گردیده است و کتابهای نسبتاً خوبی ترجمه یا تألیف شده است و همه اینها برای پیشرفت این رشته ضروری است. اکنون در دانشگاه تهران و



دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه آزاد دورهٔ دکترای ایجاد شده، و وقتی که این افراد موفق شوند رساله و تحقیق خود را در حد خوبی در بارهٔ ایران به پایان برسانند و هدایت و راهنمایی شوند راه تحقیقات اساسی نیز باز می‌شود. در سالهای اخیر موفق شدیم نامهٔ علوم اجتماعی و مؤسسه را از توبه راه اندازیم و انجمن جامعه‌شناسان را تأسیس کنیم. و بتدریج راه برای کارهای علمی در سطوح بالاتر باز خواهد شد. بنابراین نمی‌شود نومیدانه با مسائل برخورد کرد و نباید هم بیش از حد به آن بها داد. متأسفانه خود جامعه‌شناسان هم (برخلاف رشته‌ای که دارند که رشته‌ای کاملاً اجتماعی است) از همدیگر جدا و در برابر مسائل اجتماعی منفعل هستند که این نکته نیز ناشی از محیط اجتماعی ماست.

اگر بخواهم موضوع را خلاصه کنم، اولین مسأله و مشکل این است که هنوز محیط آمادگی هر نوع تحقیقی ندارد و ابزار و وسایل لازم مثل مجلات، محیطهای بحث، سمینارهای متعدد، رفت و آمدهای کافی در سطح منطقه یا سطح جهانی در اختیار پژوهشگران نیست. کمبود امکانات باعث می‌شود که جامعه‌شناسی در حدی که هست ضعیف باقی بماند و نتواند رشد لازم را پیدا کند، ولی فکر می‌کنم جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان آمادگی لازم را برای پذیرفتن یک سلسله مسئولیتهای مهمتر دارند و امروز برای همه ثابت شده که در فرهنگ ما جامعه‌شناسی از اقتصاد، جغرافیا، یا رشته‌های دیگر کمتر اهمیت ندارد، و بسیاری از مسائل اقتصادی ما، ریشه در مسائل اجتماعی دارد. در عین

حال به نظر من کارهای دکتر شریعتی در بُعد دیگری که جهت‌گیری فرهنگی و اسلامی است نظر عدهٔ زیادی را به طرف جامعه‌شناسی جلب کرده و بر این رشته اثر گذاشته و عده‌ای رشته‌های جامعه‌شناسی را انتخاب کرده‌اند. دکتر شریعتی تعریف خاصی از جامعه‌شناسی به دست داده و اثرات اجتماعی دامنه‌داری باقی گذاشته و در بیرون از چهارچوب دانشگاه جامعه‌شناسی را مطرح و مسائل اساسی جامعه‌شناسی ایران را تجزیه و تحلیل کرده است.

امیدواریم که مسئولین چه در داخل دانشگاه و چه در بیرون آن، اهمیت و ارزش واقعی این رشته را درک کنند و واقعاً امکان و اجازه بدهند که این رشته در معنای واقعی با توجه به فرهنگ اسلامی-ایرانی با امکاناتی که فراهم می‌کنند رشد و توسعه پیدا کند و کسانی که در خارج و داخل هستند بتدریج بیایند و قدمهای بعدی را بردارند، چون به نظر من قدمهای اول برداشته شده، ولی راه به پایان نرسیده است.

دانشگاه انقلاب: از اینکه در این گفتگو شرکت کردید متشکریم.

مسوانع رشد

جامعه‌شناسی در ایران

گفتگو با دکتر زرینی